

بخش سوم

مفهوم های رایج در ادبیات تعلیمی

شعر راهی ست برای بیان زیباتر احساسات. شاعران از زبان و توانایی های نهفته در آن بهره می گیرند و احساسات و عواطف خود را بسیار رنگین تر از دیگران بیان می کنند. زبان در نزد آن ها همچون جادویی ست که گاهی با آن خواننده را سحر می کنند و به عمق وجود او نفوذ می نمایند. اما گاهی پیش می آید که شاعران و ادیبان از شعر و ادبیات نه برای بیان احساسات که برای آموزاندن مطالبی که به نظرشان سودمند و مفید می آید، بهره می گیرند. این جاست که نوعی خاص از شعر با نام «ادبیات تعلیمی» مطرح می شود که محور اصلی آن اخلاق، مذهب، عرفان و فلسفه است و در تمدن بشر پیشینه ای دیرینه دارد. از آن جا که موضوعات این نوع ادبی بسیار گسترده و پر شمار است، ما در این بخش فقط با مفهوم هایی که ردپایی از آن ها در کتاب های درسی تان دیده می شود، آشنا خواهیم شد.

۱- آشتی جویی و مدارا

کعبه محبت و دوستی بسیار کارسازتر است تا جنگ و دشمنی. اصلاً دنیا ارزش آن را ندارد که به خاطرش با دیگران به جنگ برخیزیم.

- آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروّت با دشمنان مدارا (ادبیات سال دوم) حافظ
 - همی تا برآید به تدبیر کار / مدارای دشمن به از کارزار سعدی
- معنای بیت: تا وقتی که می توان با تدبیر و چاره گیری به نتیجه رسید، بهتر است با دشمن مدارا کرد و با او وارد جنگ نشد.

- چو کاری برآید به لطف و خوشی / چه حاجت به تندى و گردن‌کشی
سعدى
- به نرمی ز دشمن توان کرد دوست / چو با دوست سختی کنی دشمن اوست
سعدى
- معنای بیت:** با مدارا و ملایمت می‌شود دشمن را به دوست تبدیل کرد اما اگر بر دوستان سخت‌گیری و با آن‌ها تندى کنی، به دشمن تبدیل خواهند شد.
- دنیا نه متاعیست که ارزد به نزاعی / با خصم مدارا کن و با دوست مواسا^۱
جامی
- چه کند سیل گران‌سنگ به همواری دشت؟ / خاک در دیده‌ی دشمن به مدارا زده‌ایم
صائب تبریزی
- معنای بیت:** سیل عظیم و ویرانگر وقتی به دشت هموار می‌رسد، هیچ‌کاری از دستش برنمی‌آید- زیرا دشت در برابر او، به مقابله و مقاومت نمی‌پردازد- ما هم با مدارا و ملایمت دشمنان خود را ناکار کرده‌ایم.
- گر از تحمل من خصم شد زبون چه عجب؟ / فلک حریف زبردستی مدارا نیست
صائب
- ایمن ز دشمنیم که با دشمنیم دوست / بنیان زندگی به مدارا گذاشتیم
رهی معیری
- دلم خانه‌ی مهر یار است و بس / از آن، می‌نگنجد در آن کین کس
سعدى
- معنای بیت:** دل من فقط جای عشق خداوند است به همین دلیل دیگر در آن جایی برای کینه و دشمنی با انسان‌ها وجود ندارد!

۲- بدی را با خوبی پاسخ‌دادن

کسی که با بدان به بدی رفتار می‌کند، تفاوت چندانی با آن‌ها ندارد. انسان خوب نباید حتی در رویارویی با انسان‌های بد، راه و رسم خود را کنار بگذارد و به بدی روی بیاورد. این شیوه معمولاً باعث می‌شود که انسان‌های بدکار نیز شرمنده شوند و از بدی کردن دست‌بکشند.

- احتمالاً از کتاب ادبیات سال دوم (انتهای فصل سوم) به یاد دارید که حضرت عیسی در واکنش به شخصی که با او «آغاز عربده و سفاقت نهاد» جز به لطف و ملایمت سخنی نگفت، با این توجیه که:
- «از او آن صفت می‌زاید و از من این صورت می‌آید. من از وی در غضب نمی‌شوم و او از من صاحب ادب می‌شود.»
اخلاق محسنی
- گرت طبع من آمد ناسزاوار / تو خوی نیک خویش از دست مگذار
سعدى



- چون درشتی می‌کند دشمن، تو نرمی پیشه کن / نرمی از دل کینه‌ها بیرون یکایک می‌کند فیض کاشانی
- نکویی کن به آن کاو با تو بد کرد / کز آن بد، رخنه در اقبال خود کرد جامی
- پس هر که بدی کند بخت و اقبال خود را سیاه می‌کند و در واقع به خودش آسیب می‌رساند؛ بنابراین ما نباید جواب بدی را با بدی بدهیم.
- به دشمن دوست شو زان سان که هرگز / به تیغ دشمنی نخراشدت پوست جامی
- هر که بخراشدت جگر به جفا / همچو کان کریم زر بخشش این یمن
- **معنای بیت:** مانند معدن طلا باش زیرا او به کسی که در هم می‌کوبدش و از هم می‌شکافدش (کاشفان معدن، معدنچی‌ها) طلا می‌بخشد!
- کم مباش از درخت سایه فکن / هر که سنگت زند ثمر بخشش این یمن
- از صدف یاد دار نکته‌ی حلم / هر که بُرد سرت گهر بخشش^۱ این یمن
- می‌توانید بیت زیر را معنا کنید؟
- برنمی‌آید درشتی از ملایم‌طینتان / می‌شکافد نرمی مغز استخوان پسته را^۲ صائب

۳- لطف و خشم، هریک به جای خود

گاهی هم شاعران به ما توصیه می‌کنند که بیش از حد ملایمت و نرمی به خرج ندهیم و در مواقع لزوم، خشم و خشونت را نیز چاشنی کار خود سازیم تا دشمنان و بداندیشان گستاخ‌تر نشوند.

- با بدان بد باش و با نیکان نکو / جای گل، گل باش و جای خار، خار سعدی
- بگفتا نیک‌مردی کن، نه چندان / که گردد خیره^۳ گرگ تیزدندان سعدی
- درشتی و نرمی به‌هم‌در به است / چو رگ‌زن که جراح و مرهم‌نه است سعدی
- **معنای بیت:** گاهی باید ملایمت به خرج داد و گاه تند و خشونت (هر دو به کار می‌آید)؛ مانند کسی که حجامت می‌کند: هم رگ را می‌برد، هم بر آن مرهم می‌گذارد.

۱- صدف را می‌برند و می‌شکافتند تا به مروارید درون آن دست یابند.

۲- معنای بیت: از انسان‌های ملایم‌طبع و اهل مدارا، درشتی و خشونت برنمی‌آید؛ اما با همان مدارا از پس همه چیز و همه کس برمی‌آیند؛ مانند مغز پسته که با تمام نرمی، عاقبت پوسته‌ی سخت دور خود را از هم می‌شکافد.

۳- گردد خیره: گستاخ شود



- وقتی^۱ به لطف گوی و مدارا و مردمی / باشد که در کمند قبول آوری دلی
- وقتی به قهر گوی که صد کوزه‌ی نبات / گه‌گه چنان به کار نیاید که حنظلی^۲
- سعدی
- چو کارت به نرمی نگردد نکو / درشتی کن آن‌گاه و پس رزم جو
- فردوسی
- درآمیختن لطف و خشم (رحمت و صولت) از مضمون‌های مورد توجه شاعر در شعر «در سایه‌سار نخل ولایت» (کتاب ادبیات دوم دبیرستان) بوده‌است؛ نمونه:
- از آن دهان که هرآی شیر می‌خروشید / کلمات کودکانه تراوید (ادبیات سال دوم)
- موسوی گرمارودی

۴- با بدان بدبودن

گاهی هم شاعران به ما سفارش می‌کنند که با بدکاران و ستمگران بی‌هیچ بخشش و گذشتی مقابله کنیم تا آن‌ها بیش از این بدی نکنند. اصلاً لطف و خوبی کردن با بدکاران و ستمگران مساوی است با ستم کردن بر مردم بی‌گناه.

- ترجم بر پلنگ تیزدندان / ستمکاری بود بر گوسپندان
- سعدی
- ندانست آن که رحمت کرد بر مار / که آن ظلم است بر فرزند آدم
- سعدی
- معنای بیت: کسی که ماری را می‌بیند و نمی‌کشد، درواقع به انسان‌ها ظلم می‌کند؛ زیرا چه‌بسا که آن مار در آینده انسانی را بکشد.
- هر که را دشمن پیش است، گر نکشد، دشمن خویش است.
- سعدی
- که چون بچه‌ی شیر نر پروری / چو دندان کند تیز، کیفر بری
- فردوسی
- یکی بچه‌ی گرگ می‌پرورید / چو پرورده شد، خواجه از هم درید!
- سعدی
- مکن به جای بدان نیک، از آن که ظلم بود / که نیک را به غلط جز به جای او بنهی
- ناصرخسرو
- معنای بیت: بدان را از خوبی و لطف برخوردار نکن زیرا این ظلم است که نیک را در جایی که شایسته نیست، صرف کنی.
- چو با سفله‌گویی به لطف و خوشی / فزون گرددش کبر و گردن‌کشی
- سعدی

۱- وقتی: زمانی، گاهی

۲- حنظَل: میوه‌ای تلخ که مصرف دارویی داشته‌است.



- بگفتیم درباب احسان بسی / ولیکن نه شرط است با هر کسی^۱
- بخور مردم آزار را خون و مال / که از مرغ بد، کنده به پر و بال
- مبخشای بر هر کجا ظالمی ست / که رحمت بر او جور بر عالمی ست
- جهان سوز را کشته بهتر چراغ / یکی به در آتش که خلقی به داغ
- هر آن کس که بر دزد رحمت کند / به بازوی خود کاروان می‌زند
- جفاییشان را بده سر به باد / ستم بر ستم‌پیشه، عدل است و داد
- سعدی
- (خُب، در کدام بیت‌ها «به» به معنای «بهتر» است؟^۲ در کدام بیت «را» ای جانشین کسره دیده می‌شود؟^۳
- واژه‌ی مرگب در کدام بیت وجود دارد؟^۴)

۵- در نگویش ستمگری

کله در کنار خیل بسیار شاعران چاپلوس و درباری که حتی ایلخانان و غارتگران مغول را نیز به دادپسندی و مردم‌داری ستایش می‌کردند، شاعران آزاداندیش و آزاده‌ای نیز در تاریخ ادبیات ما بوده‌اند که به سرزنش حاکمان ستمگر پرداخته‌اند و آنان را از عاقبت کارشان بیم داده‌اند.

- قلم درکش آیین بیداد را / کفایت کن از خلق فریاد را
- نظامی
- معنای بیت: این آیین ستمگری را لغو کن و آزرده مردم را تمام کن.
- از رعیت شهی که مایه ربود / پی دیوار کند و بام اندود
- سنایی
- معنای بیت: پادشاهی که اموال مردم را از چنگشان درمی‌آورد و به نفع خود مصادره می‌کند، به کسی می‌ماند که پی دیوار خانه‌اش را می‌کند تا از خاک آن برای آب‌بندی سقف خانه استفاده کند (تیشه به ریشه‌ی خود می‌زند. برای مقداری ثروت بیش‌تر، پایه‌های حکومت خود را سست می‌کند).

۱- ولی درست نیست که با هر کسی احسان کنی.

۲- (این سؤال‌ها تنها برای این است که هودتان فکر کنید و مطالب گذشته برایتان دوره شود، پس لطفاً فکر نکرده پاسخ‌ها را نفوانید و وقتتان را تلف نکنید! ممنونم!) پاسخ: بیت‌های دوم و چهارم

معنای بیت دوم: باید اموال فرد مردم‌آزار را تصرف کرد و خون او را بر زمین ریخت، هم‌چنان‌که بهتر است پر و بال پرنده‌ی آسیب‌رسان کنده باشد.

۳- پاسخ: بخور مردم‌آزار را خون و مال = خون و مال مردم‌آزار را بخور (به مال و جان او رحم نکن)؛ جهان‌سوز را کشته بهتر چراغ = چراغ جهان‌سوز کشته بهتر (چراغ کسی که می‌خواهد جهان را به آتش بکشد، همان بهتر که خاموش و بدون آتش باشد).

۴- پاسخ: در بیت‌های دوم (مردم‌آزار)، چهارم (جهان‌سوز) و بیت آخر (جفاییشه و ستم‌پیشه)



- رعیت چو ببیند^۱ و سلطان درخت / درخت ای پسر باشد از بیخ سخت^۲
- مکن تا توانی دل خلق، ریش / و گر می‌کنی، می‌کنی بیخ خویش
- سعدی (امکن)، «می‌کنی» و «می‌کنی» را اعراب‌گذاری کنید.^۳
- درم به‌جور ستانان زر به زینت ده / بنای خانه کناند و بام قصر اندای
- به عاقبت خبر آمد که مرد ظالم و ماند / به سیم‌سوختگان، زرنگار کرده سرای
- سعدی
- معنای بیت اول:** کسانی که درهم و پول را به زور از دست مردم درمی‌آورند و خرج ظاهر و تزئینات خانه‌ی خود می‌کنند (حاکمان ستمگر تجمل‌پرست) مانند کسی هستند که پی‌خانه‌اش را ...
- معنای بیت دوم:** («مرد» را چگونه خواندید؟) در نهایت چنین پادشاه ستمگری می‌میرد و کاخ پرنقش و نگار زرانود او به مال‌باختگان (سیم‌سوختگان = کسانی که پولشان نابود شده‌است) می‌رسد (مردم شورش می‌کنند و او را از تخت قدرت به زیر می‌کشند و می‌کشند و ثروتش را غارت می‌نمایند).
- و مَنْ ظَلَمَ عَبْدًا اللَّهُ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ: کسی که به بندگان خدا ستم کند علاوه بر بندگان، خدا نیز با او دشمن است. (ادبیات سال دوم)
- حضرت علی (ع)
- المکُّ یبقی مع الکُفْرِ وَ لا یبقی مع الظُّلمِ: حکومت کفرآمیز می‌تواند پایدار بماند اما حکومت ستمگر نه^۴. (ادبیات سال دوم)
- نرون مرد اما رم نمرده است. (ادبیات سال دوم)
- محمود درویش
- مفهوم شعر: ستمگر عاقبت از میان می‌رود و مردم به زندگی خود ادامه می‌دهند؛ به قول سعدی:
- خطا بین که بر دست ظالم برفت / جهان ماند و او با مظالم برفت^۵

۶- ستم‌ستیزی

✍️ نباید ستم و بیداد را تحمل کرد. باید با آن به مبارزه برخاست و ریشه‌کنش کرد.

- بر کن ز بن این بنا که باید / از ریشه بنای ظلم برکند
- زین بی‌خردان سِفله^۶، بستان / دادِ دلِ مردم خردمند (ادبیات سال چهارم)
- بهار

۱- بیخ: ریشه

۲- بین «بیخ» و «سخت» باید کسره بیاید یا درنگ؟

۳- پاسخ: مکن، می‌کنی، می‌کنی

۴- سخنی معروف است که آن را به پیامبر اسلام (ص) نسبت می‌دهند.

۵- با مظالم برفت: به محکمه‌ی الهی رفت و حالا باید کیفر بیدادهایش را ببیند.

۶- سفله: پست



- گردن چه نهی به هر جفایی / راضی چه شوی به هر جفایی (زبان فارسی ۳) نظامی
- به تو پناه می‌برم از این که مظلومی را در چنگال ستمکاران و ابگذارم و تا آن جا که قدرت و قوت دارم از حمایتش مضایقت نمایم. صحیفه‌ی سجادیه
- با اهل ستم مجوش بهر احسان / وز یاری‌شان ستم به خلقی مرسان }
○ آماده‌ی ظلم باش از یاری ظلم / از یاری تیغ زیر تیغ است فسان }
بابا افضل کاشانی
- **معنای بیت ۵:** با اهل ستم جوشیدن و به آن‌ها یاری رساندن تفاوتی با ستم‌کردن به مردم ندارد و کسی که به ظالم یاری می‌رساند، باید آماده‌ی این باشد که روزی ظلم ظالم دامن‌گیر او نیز بشود؛ هم‌چنان که سنگ چاقوتیزکن (فسان) چون به چاقو یاری می‌رساند، همیشه با چاقو خراشیده‌می‌شود و آسیب می‌بیند.
- در بیت‌های زیر نیز «پروین اعتصامی» به زیبایی بر این موضوع تأکید می‌کند که باید ستمگران و مردم‌ستیزان را به مجازات رساند تا رسم بیداد و مردم‌آزاری برافتد:
- درخت جور و ستم هیچ برگ و بار نداشت / اگر که دست مجازات می‌زدش تبری
- به حکم ناحق هر سفله، خلق را نکشند / اگر ز قتل پدر پرسشی کند پسری^۱
- سپهر پیر نمی‌دوخت جامه‌ی بیداد / اگر نبود ز صبر و سکوتش آستری^۲
- اگر که بدمنشی را کشند بر سر دار / به جای او نشیند به زور، از او بتری^۳

۷- از خود گذشتگی و ایثار

گذشتن از جان یا خواسته‌های خود به خاطر زندگی یا خواسته‌های دیگران، از صفات برتر انسانی‌ست که آن را از خود گذشتگی یا ایثار می‌نامیم.

- معاش اهل مروّت بدین نَسَق بوده است / که جان خود به مروّت نثار می‌کردند }
○ به اتفاق ز بهر حیات یکدیگر / هلاک خویش همه اختیار می‌کردند (ادبیات سال سوم) }
مجد خوافی
- به سیم و زر جوانمردی توان کرد / خوش آن کس کاو جوانمردی به جان کرد }
جامی
- **معنای بیت:** هرکسی می‌تواند دست به بخشش بگشاید و به نیازمندان سیم و زر (پول و ثروت) عطا کند؛ اما خوشا به حال آنانی که توانستند برای دیگران از جان و زندگی خود بگذرند!
- به جان چون احتیاج یار بشناخت / حیات خود فدای جان او ساخت }
جامی

۱- اگر که پسر به خاطر قتل پدرش، حاکمان را مورد سؤال قرار دهد.

۲- پس صبر و سکوت در برابر بیداد، زمینه‌ساز بروز و گسترش آن است.

۳- ازو بتری: یکی بدتر از او



- ماه روشنی‌اش را / در سراسر آسمان می‌پراکند / و لگه‌های سیاهش را برای خود نگه می‌دارد تاگور
- کسی زین میان گوی دولت ربود^۱ / که در بند آسایش خلق بود سعدی
- یا مراد خویش باید جست یا کام رفیقان / کار خود یک‌سو نه ار در بند کار دیگرانی^۲ اوحدی مراغه‌ای
- گزیند هر که سود دیگران را بر زیان خویش / به اندک مدتی صائب، زیانش سود می‌گردد^۳ صائب تبریزی
- ره رنج خود و آسایش خلق / به هنجار^۴ جوانمردان گرفتیم بهار

۸- ترجیح دیگران بر خود (غم‌خواری مردم)

کج یک پله پایین‌تر از «ایثار»، ترجیح دیگران بر خود است؛ در این جا لازم نیست به فکر خواسته‌های خود نباشیم؛ اما باید دیگران را مقدم بدانیم. باید غم‌خوار مردم باشیم و تا درد و رنجی در آن‌ها می‌بینیم به آسایش و آرامش خودمان فکر نکنیم.

احتمالاً به یاد دارید که در داستان «کبوتر طوق‌دار» (کتاب ادبیات سال سوم، غیر علوم انسانی)، طوقی به موش گفت: «ای دوست، ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی‌تر» و تا موش بند از پای همه‌ی همراهان او باز نکرد، حاضر نشد که بند پاهای او باز شود. در این جا نمی‌توانیم بگوییم که طوقی، ایثار و از خودگذشتگی به خرج داده‌است، زیرا به فکر رهایی خودش هم بود اما دیگران را بر خود مقدم دانست و نمی‌توانست آن‌ها را در بند ببیند و خود را آزاد.

- که مرد ارچه بر ساحل است، ای رفیق / نیاساید و^۵ دوستانش غریق
- من از بی‌مرادی^۶ نیم روی زرد / غم بی‌مرادان، رخم زرد کرد
- یکی را به زندان بری دوستان / کجا ماندش عیش در بوستان
- چو بینم که درویش مسکین نخورد / به کام اندرم لقمه زهر است و درد
- به جز سنگ‌دل ناکند معده تنگ^۷ / چو بیند کسان^۸ بر شکم بسته سنگ
- تنگ‌دل چو یاران به منزل رسند / نخسبد که واماندگان از پس‌اند

سعدی

۱- گوی دولت ربود: به خوشبختی رسید.

۲- معنای مصراع دوم: کار خودت را رها کن اگر برایت انجام دادن کارهای دیگران مهم است.

۳- زیانش سود می‌گردد: زیانش هایش جبران می‌شود، خدا به او لطف می‌نماید.

۴- به هنجار: به شیوه‌ی

۵- «و» در این جا چه معنایی می‌دهد؟ درست است، «در حالی که».

۶- بی‌مرادی: ناکامی، بدبختی

۷- معده‌اش را پر نمی‌کند.

۸- کسان: دیگران



در کدام بیت «را» جانشین کسره است؟^۱ کدام مصراع استفهام انکاری دارد؟^۲ «که» در بیت آخر به چه معناست؟^۳

معنای بیت آخر: انسان مهربان و دل‌نازک (تُنک‌دل) حتی اگر دوستانش به مقصد برسند، خواب به چشمش نمی‌آید زیرا هنوز کسانی در پی هستند که به مقصد نرسیده‌اند. (این بیت را قبلاً هم برایتان معنا کرده بودم.)

۹- درویش‌نوازی

کلیه یاری‌نیازمندان و دستگیری از ناتوانان در زمان قدرت و توانایی، درویش‌نوازی خوانده می‌شود.

- ای صاحب کرامت شکرانه‌ی سلامت / روزی تفقّدی کن درویش بی‌نوا را (ادبیات سال دوم) حافظ
- دایم گل این بستان شاداب نمی‌ماند / دریا بضعیفان را در وقت توانایی حافظ
- دریا بکنون که نعمت هست به دست / کاین دولت و ملک می‌رود دست‌به‌دست (ادبیات سال سوم) سعدی
- هر که فریادرس روز مصیبت خواهد / گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش سعدی
- (از ابتدای این بیت، کدام حرف اضافه حذف شده است؟^۴)
- خواهی که تمتع بری از دنیی و عقبی / با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد سعدی
- تو هم بر دری هستی امیدوار / پس امید بردر نشینان برآر سعدی
- (خُب، معنای مصراع اول چیست؟^۵)
- ثوابت باشد ای دارای خرمن / اگر رحمی کنی بر خوشه‌چینی (ادبیات سال دوم) حافظ
- خداوند خرمن زیان می‌کند / که با خوشه‌چین سر گران می‌کند سعدی
- معنای بیت:** صاحب خرمن زیان می‌کند که با خوشه‌چینان و نیازمندان سرسنگین رفتار می‌نماید و به آن‌ها اعتنایی نمی‌کند. (زیرا درویش‌نوازی ثواب بسیار دارد و او خود را از این ثواب محروم می‌نماید.)
- اگر گنج قارون به دست آوری / نماند، مگر آن چه بخشی بری سعدی
- معنای بیت:** اگر گنج قارون هم داشته باشی، به تو وفا نمی‌کند و با مرگت آن را از دست می‌دهی، اما آن‌چه را که به دیگران بخشیده‌ای با خود به آن دنیا خواهی برد. (بابت آن‌ها ثواب و پاداش دریافت

۱- پاسخ: بیت سوم (دوستان یکی را به زندان ببری)

۲- پاسخ: مصراع دوم بیت سوم (دیگر برایش جای عیش و خوشی و گشت‌وگذار در باغ و بوستان نمی‌ماند.)

۳- پاسخ: چون که

۴- پاسخ: به

۵- بله، می‌گوید که تو هم چشمت به درگاه خداست و امیدواری که خدا کام‌هایت را برآورده سازد- پس می‌دانی که احتیاج و آرزومندی چیست- بنابراین نیاز کسانی را که پشت درت نشسته‌اند و به تو روی نیاز آورده‌اند، برآورده کن.



خواهی کرد ← بخشش، توشه‌ی آخرت است.)

- ... که چشم از تو دارند مردم بسی / نه تو چشم داری به دست کسی؟^۱
- ره نیک‌مردان آزاده گیر / چو استاده‌ای دست افتاده گیر
- چو خود را قوی‌حال بینی و خوش / به شکرانه بار ضعیفان بکش

سعدی

۱۰- در نکوهش زراندوزی و خست

کج جمع کردن ثروت و نخوردن و نبخشیدن آن، همیشه مورد نکوهش و تمسخر شاعران ما بوده است.

ماجرای آن ثروتمند خسیس را خوانده‌اید (← کتاب سال سوم غیر علوم انسانی، پایان فصل پنجم) که نه تنها سکه‌های طلایش را در زمان زندگی‌اش خرج نکرده بود، بلکه نگران آن بود که فرزندانش پس از او، آن‌ها را خرج کنند و می‌خواست به هر شکل آن‌ها را از خرج کردن اموال برجامانده‌اش منصرف کند؟ عاقبت کارش چه شد؟ بله، «جان به خزانه‌ی مالک دوزخ سپرد!» یعنی به اعتقاد نویسنده (عبید زاکانی) جایگاه چنین فرد خشک‌دست و مال‌پرستی جهنم است.

- چه دوزخی چه بهستی چه آدمی چه پری / به مذهب همه، کفر طریقت است امساک^۲ حافظ
- چو گل گر خرده‌ای داری خدا را صرف عشرت کن / که قارون را غلظها داد سودای زراندوزی حافظ
(منظور شاعر از خرده‌های گل همان گرده‌های زرین گل است و پایان کار قارون را هم که می‌دانید. خدا را = تو را به خدا قسم)
- دست‌رنج تو همان به که شود صرف به کام / ورنه دانی که به ناکام چه خواهد بودن؟ حافظ
معنای بیت: بهتر است درآمدت را صرف برآوردن خواسته‌ها و آرزوهایت بکنی (نه آن‌که به جمع مال پردازی)؛ تو چه می‌دانی که برخلاف میل تو چه اتفاق‌ها که نخواهد افتاد؟ (امکان دارد که دیگر فرصت کامرانی به دست نیآوری.)
- خزینه‌داری میراث‌خوارگان کفر است / به قول مطرب و ساقی به فتوی دَف و نی حافظ
معنای بیت: اسباب خوشی و کامرانی به ما می‌گویند که هرچه داریم صرف خوشی و عشرت کنیم و مالمان را برای میراث‌خوارانمان برجا نگذاریم. (انسان مال‌اندوز و ممسک مانند کسی است که از اموال میراث‌خواران خود محافظت می‌کند و درآمد خود را برای آن‌ها کنار می‌گذارد!)

۱- معنای مصراع دوم: و مگر این‌طور نیست که تو هم نیازمند کسی هستی؟ (منظور از «کسی» خداست.)

۲- امساک: خست، بُخل، خشک‌دستی



- به دستم نیفتاد مال پدر / که بعد از من افتد به دست پسر^۱
سعدی
- دست تضرع چه سود بنده‌ی محتاج را / وقت دعا بر خدا، وقت کرم در بغل
سعدی
- **معنای بیت:** دست به دعا برداشتن و زاری کردن کسی که هنگام بخشش و کرم، دستانش را در بغل می‌گیرد (دست بخشنده ندارد) در درگاه خدا پذیرفته نیست.
- مکن نماز بر آن هیچ کس^۲ که هیچ نکرد / که عمر در سر تحصیل مال کرد و نخورد
سعدی
- زر از بهر خوردن بود ای پدر / ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر
سعدی
- **معنای بیت:** ای پدر من طلا (سکه‌ی طلا، دینار) برای خرج کردن است؛ والا اگر بخواهی سکه‌های طلایت را فقط جمع کنی، طلا همان قدر مفید خواهد بود که سنگ. (پول‌هایت هیچ فایده‌ای به حالت نخواهد داشت.)
- ز نعمت نهادن بلندی مجوی / که ناخوش کند آب استاده، بو
سعدی
- **معنای بیت:** هم‌چنان که اگر آب در جایی جمع شود، بوی نامطبوعی به خود می‌گیرد و دیگر آشامیدنی نخواهد بود، نعمت و ثروتی که اندوخته و انباشته شود، انسان را به جایی نمی‌رساند.
- زر اندر کف مرد دنیاپرست / هنوز ای برادر به سنگ اندر است
سعدی
- **معنای بیت:** طلا در دستان انسان دنیاپرست و مال‌اندوز، انگار که هنوز از معدن استخراج نشده است!
و حالا خودتان این عبارت را معنا کنید:
- سیم^۳ بخیل از خاک وقتی برآید که وی به خاک رود.
سعدی

۱۱- کار را به کاردان سپردن

کارهای بزرگ را باید به انسان‌های بزرگ و کاردان سپرد؛ تخصص و تجربه برای انجام هر کاری لازم است به‌ویژه کارهای بزرگ و مهم کشور.

- گرت مملکت باید آراسته / مده کار مُعظَم به نوحاسته^۴
سعدی
- به کارهای گران مرد کاردیده فرست / که شیر شرز درآرد به زیر خم کمند^۵
سعدی

۱- یعنی می‌خواهد ته‌ارثیه را دربیابورد و یک ریال هم برای پسرش ارث باقی نگذارد! (☹️)

۲- هیچ کس: انسان بی‌ارزش و پست (معمولاً در فرهنگ مردم، به فرد خسیس، پست هم می‌گویند.)

۳- سیم: نقره (در این جا منظور پول و ثروت نهفته است. کَلِّی کَمَلتَان کَرْدِه‌اُم) (☺️)

۴- مُعظَم: بزرگ؛ نوحاسته: بی‌تجربه، تازه‌کار

۵- می‌تواند کارهای بزرگی انجام دهد.